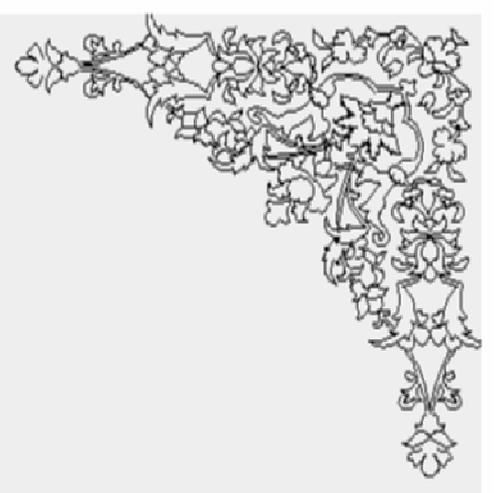


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الہی نامہ

از:

علامہ حسن حسن زادہ آملی

بوستان کتاب قم

بسم الله الرحمن الرحيم

الهی نامه حکایتی از القاءات سبّوحی است که از تحولات روحی و تفکرات عقلی و هیجان قلبی و هیمنان شهودی به صورت طایفه‌ای از کلمات قصار به منصّه تحبیر و ترصیف ظهور یافته است، و تا کنون چندین بار به حیلت طبع متحلّی و متجلّی شده است، و مورد توجّه نفوس مستدّه شایق به کمال واقع گردیده است. و اینک بار پنجم است که در مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم با طبعی مرغوب و اسلوبی مطلوب در اختیار ارباب بینش و دانش قرار گرفته است.

از دوستان دانشمند - اُعنی اعضای محترم مؤسسه‌ی یاد شده خیر نهاد - که برای نشر بسیاری از آثار قلمی این داعی نهایت جدّ و جهد را مبذول فرموده‌اند تا از هر جهت به بهترین روش مرغوب و مطلوب در اختیار ارباب بینش و دانش واقع شده‌اند کامل تشکر و امتنان را دارم.

خداوند سبحان همگان را از مآدبه‌ی رحمت رحیمیه‌اش «قرآن کریم» توفیق استفارت عطا فرماید، یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لِلّهِ و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.

جمعه ۲۲ سنه ۱۴۱۹ ه.ق = ۱۳۷۷/۴/۲۶ ه.ش

حسن حسن‌زاده آملی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الهی، به حق خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم ده!
الهی، راز دل را نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر.
الهی، «یا مَنْ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیْرِ وَ یُعْطِی الْکَثِیْرَ بِالْقَلِیْلِ»، از زحمت کثرتم وارهان و رحمت وحدتم ده!
الهی، سالیانی می‌پنداشتم که ما حافظ دین توایم، «أَسْتَغْفِرُکَ اللّٰهُمَّ!» در این لیلۃ الرغائب ۱۳۹۰ هـ.ق فهمیدم که دین تو حافظ ماست، «أَحْمَدُکَ اللّٰهُمَّ!»
الهی، چگونه خاموش باشم که دل در جوش و خروش است، و چگونه سخن گویم که خرد مدهوش و بیهوش است.
الهی، ما همه بیچاره‌ایم و تنها تو چاره‌ای، و ما همه هیچ کاره‌ایم و تنها تو کاره‌ای.
الهی، از پای تا فرقم، در نور تو غرقم. «یا نور السموات و الأرض، أَنْعَمْتَ قَرْدًا!»
الهی، شأن این کلمه‌ی کوچک که به این علو و عظمت است، پس «یا علی یا عظیم»، شأن متکلم این همه کلمات شگفت‌لایتناهی چون خواهد بود؟
الهی، وای بر من اگر دانشم رهنم شود و کتابم حجابم!
الهی، چون تو حاضری چه جویم، و چون تو ناظری چه گویم.
الهی، چگونه گویم نشناختم که شناختمت، و چگونه گویم شناختمت که نشناختمت.
الهی، چون عوامل طاحونه، چشم بسته و تن خسته‌ام؛ راه بسیار می‌روم و مسافتی نمی‌پیمایم. وای من اگر دستم نگیری و رهایی‌ام ندهی!
الهی، خودت آگاهی که دریای دلم را جزر و مدّ است؛ «یا باسط» بسطم ده، و «یا قابض» قبضم کن!
الهی، دست با ادب دراز است و پای بی‌ادب؛ «یا باسط الیدین بالرحمة، خُذْ یَدِی!»
الهی، بسیار کسانی دعوی بندگی کرده‌اند و دم از ترک دنیا زده‌اند، تا دنیا بدیشان روی آورد، جز وی همه را پشت پا زده‌اند. این بنده در معرض امتحان نیامده شرمسار است، به حق خودت «تَبَّتْ قَلْبِی عَلٰی دِیْنِکَ!»

الهی، ناتوانم و در راهم و گردنه‌های سخت در پیش است و رهنزهای بسیار در کمین و بار گران بر دوش. یا هادی، (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ)

الهی، از روی آفتاب و ماه و ستارگان شرمنده‌ام، از انس و جان شرمنده‌ام، حتی از روی شیطان شرمنده‌ام، که همه در کار خود استوارند و این سست عهد، ناپایدار.

الهی، رجب بگذشت و ما از خود نگذشتیم، تو از ما بگذر!

الهی، عاقبت چه خواهد شد و با ابد چه باید کرد؟

الهی، عارفان گویند: «عَرَّفَنِي نَفْسَكَ»، این جاهل گوید «عَرَّفَنِي نَفْسِي!»

الهی، اهل ادب گویند به صدرم تصرفی بفرما، این بی‌ادب گوید بر بطنم دست تصرفی نه!

الهی، در راهم، اگر درباره‌ام گویی (لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) آ، چه کنم؟

الهی، آزمودم تا شکم دایر است، دل بایر است. «يا من يحيى الأرض الميتة» دل دایر ده!

الهی، همه گویند خدا کو، حسن گوید جز خدا کو.

الهی، همه از تو دوا خواهند، و حسن از تو درد.

الهی، آن خواهم که هیچ نخواهم.

الهی، اگر تقسیم شود به من بیش از این که دادی نمی‌رسد، «فلك الحمد!»

الهی، ما را یارای دیدن خورشید نیست، دم از دیدار خورشید آفرین چون زنیم؟!

الهی، همه گویند بده، حسن گوید بگیر.

الهی، همه سر آسوده خواهند، و حسن دل آسوده.

الهی، همه آرامش خواهند، و حسن بی‌تابی؛ همه سامان خواهند، و حسن بی‌سامانی.

الهی، چون در تو می‌نگرم از آنچه خوانده‌ام شرم دارم.

الهی، از من برهان توحید خواهند، و من دلیل تکثیر.

الهی، از من پرسند توحید یعنی چه، حسن گوید تکثیر یعنی چه.

الهی، از نماز و روزه‌ام توبه کردم؛ به حق اهل نماز و روزه‌ات توبه‌ی این نااهل را بپذیر.

¹. فاتحه (۱) آیات ۶ و ۷.
². طه (۲۰) آیه ۱۱۵.

الهی، به فضلت سینه‌ی بی‌کینه‌ام دادی، به جودت شرح صدرم عطا فرما!
الهی، عقل گوید «الْحَدْرُ الْحَدْرُ!» عشق گوید «الْعَجَلُ الْعَجَلُ!»؛ آن گوید دور باش و
این زود باش!

الهی، ضعیف ظلوم و جهول کجا، و واحد قهار کجا.

الهی، آن که از خوردن و خوابیدن شرم دارد، از دیگر امور چه گوید.

الهی، اگر چه درویشم، ولی دارا تر از من کیست، که تو دارایی منی.

الهی، در ذات خود متحیرم تا چه رسد در ذات تو.

الهی، نعمت سکوت‌م را به برکت (وَاللَّهُ يَضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ)^۱، أضعاف مضاعفه گردان!

الهی، به لطف دنیا را از من گرفته‌ای، به کرمت آخرت را هم از من بگیر!

الهی، روزم را چون شبم روحانی گردان، و شبم را چون روز نورانی!

الهی، حسنم کردی، آحسنم گردان!

الهی، دندان دادی، نان دادی؛ جان دادی، جانان بده!

الهی، همه از گناه توبه می‌کنند، و حسن را از خودش توبه ده!

الهی، گویند که بُعد، سوز و گداز آورد، حسن را به قرب سوز و گداز ده!

الهی، خودت گفته‌ای (وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ)^۲، ناامید چون باشم؟

الهی، انگشتی سلیمانی‌ام دادی، انگشت سلیمانی‌ام ده!

الهی، سرمایه‌ی کسبم دادی، توفیق کسبم ده!

الهی، اگر ستارالعیوب نبودی، ما از رسوایی چه می‌کردیم؟

الهی، من «الله الله» گویم، اگر چه لا إله إلا الله گویم.

الهی، مست تو را حدّ نیست، ولی دیوانه‌ات سنگ بسیار خورد. حسن مست و
دیوانه‌ی تو است.

الهی، ذوق مناجات کجا و شوق کرامات کجا.

الهی، علمم موجب ازدیاد حیرتم شده است؛ ای علم محض و نور مطلق، بر حیرتم
بیفرا!

الهی، اثر و صنّع توام، چگونه به خود نبالم.

^۱. بقره (۲) آیه ۲۶۱.

^۲. یوسف (۱۲) آیه ۸۷.

الهی، دو وجود ندارد، و یکی را، قرب و بُعد نبُود.

الهی، هر چه بیشتر دانستم نادانتر شدم، بر نادانی‌ام بیفز!

الهی، تا کعبه‌ی وصلت فرسنگ‌هاست و در راه خرسنگ‌ها، و این لنگ به مراتب کمتر از خرچنگ. خرچنگ را گفتند: «به کجا می‌روی؟» گفت: «به چین و ماچین». گفتند «با این راه و روش تو؟»

الهی، دل داده‌ی معنا را از لفظ چه خبر و شیفته‌ی مسما را اسم چه اثر.

الهی، کلمات و کلامت که این قدر شیرین و دلنشین‌اند، خودت چونی؟

الهی، اگر از من پرسند کیستی، چه گویم؟

الهی، هر چه بیشتر فکر می‌کنم دورتر می‌شوم.

الهی، گروهی کوکو گویند و حسن هوهو.

الهی، از گفتن «یا» شرم دارم.

الهی، داغ دل را نه زبان تواند تقریر کند و نه قلم یارد به تحریر رساند؛ الحمدلله که دلدار به ناگفته و نانوشته آگاه است.

الهی، محبت والد به ولد بیش از محبت ولد به والد است، که آن اثر است نه این؛ با این که اعداد است و علّیت و معلولیت نیست، پس محبت تو به ما که علّت مطلق مایی تا چه اندازه است؛ (يَجِبُهُمْ) ^۱ کجا و (يَجِبُونَهُمْ) ^۲ کجا؟!

الهی، از کودکان چیزها آموختم، لاجرم کودکی پیش گرفتم.

الهی، چون است که چشیده‌ها خاموشند و نجشیده‌ها در خروش؟

الهی، از شیاطین جنّ بریدن دشوار نیست، با شیاطین انس چه باید کرد؟

الهی، خوش دلم که از درد می‌نالم، که هر دردی را درمانی نهاده‌ای.

الهی، در خلقت شیطان که آن همه فواید و مصالح است، در خلقت ملک چه‌ها باشد؟

الهی، دیده را به تماشای جمال خیره کرده‌ای، دل را به دیدار ذوالجمال خیره گردان!

الهی، خنک آن کس که وقف تو شد!

الهی، شکر که دولت صبرم دادی تا به مُلکت فقرم رساندی.

الهی، شکر که از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم.

^۱ . مائده (۵) آیه‌ی ۵۴.

^۲ . بقره (۲) آیه‌ی ۱۶۵.

الهی، تو پاک آفریده‌ای، ما آلوده کرده‌ایم.

الهی، پیشانی بر خاک نهادن آسان است، دل از خاک برداشتن دشوار است.

الهی، ظاهر ما اگر عنوان باطن ما نباشد، در (یَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ)^۱ چه کنیم؟

الهی، شکر که کور بینا و کر شنوا و گنگِ گویایم.

الهی، درویشان بی‌سر و پایت در کنج خلوت، بی‌رنج پا سیر آفاق عوالم کنند، که دولتمندان را گامی میسر نیست.

الهی، اگر گلم و یا خارم از آن بوستان یارم.

الهی، انسان ضعیف کجا و حمل قول ثقیل کجا.

الهی چگونه دعوی بندگی کنم کنم که پرندگان از من می‌رمند و ددان رامم نیستند.

الهی، گرگ و پلنگ را رام توان کرد، با نفس سرکش چه باید کرد؟

الهی، چگونه ما را مراقبت نباشد، که تو رقیبی؛ و چگونه ما را محاسبت نبود که تو حسیی.

الهی، حلقه‌ی گوش من، آن درّ ثمین «أنا بدک الازم یا موسی».

الهی، علف هرزه را وجین توان کرد، ولی از تخم جرجیر، خس نروید.

الهی حق محمد و آل محمد بر ما عظیم است؛ «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد!»

الهی، نهر بحر نگردد، ولی تواند با وی پیوندد و جدولی از او گردد.

الهی، چون در تو می‌نگرم، رعشه بر من مستولی می‌شود؛ پشه با باد صرصر چه کند؟

الهی، دیده از دیدار جمال لذت می‌برد و دل از لقای ذوالجمال.

الهی، انسان را قسطاس مستقیم آفریده‌ای، افسوس که ما در میزان طغیان کرده‌ایم.

الهی، شکر که نعمت صفت ایثارم بخشیدی.

الهی، نعمت ارشادم عطا فرموده‌ای، توفیق شکر آن را هم مرحمت بفرما!

الهی، عروج به ملکوت بدون خروج از ناسوت چگونه میسر گردد؛ «یا مَنْ بیدِهِ مَلَكُوتٌ کُلُّ شَیْءٍ خُذٌ بیدِی.»

الهی، به سوی تو آمدم؛ به حق خودن مرا به من برگردان!

الهی، اگر بخواهم شرمسارم، و اگر نخواهم گرفتار.

^۱ . طارق (۸۶) آیه‌ی ۹.

الهی، ظاهر که این قدر زیباست، باطن چگونه است؟
الهی، آخر خودت را در حقّ ما اوّل بفرما، که آخرین شفاعت را آرجم‌الراحمین فرماید.
الهی، دلِ بی‌حضور، چشم بی‌نور است، نه این صورت بیند و نه آن معنا.
الهی، فرزانه‌تر از دیوانه‌ی تو کیست.
الهی، شکر که فهمیدم که نفهمیدم.
الهی، گریه زبان کودک بی‌زبان است، آنچه خواهد از گریه حاصل می‌کند. از کودکی
راه کسب را به ما یاد داده‌ای، قابل کاهل را از کامل مکمل چه حاصل؟
الهی، یک شوریده، جهانی را می‌شوراند؛ این شوخ دیده را شوریده‌تر کن!
الهی، نبودم و خلعت وجودم بخشیده‌ای؛ خفته بودم و نعمت بیداری‌ام عطا کرده‌ای؛
تشنه بودم و آب حیاتم چشاندی؛ متفرّق بودم و کسوت جمعم پوشاندی؛ توفیق دوام
در صلاتم هم مرحمت بفرما که (الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)^۱، کامروا هستند.
الهی، مصلّی کجا و مناجی کجا؛ تالی فرقان کجا و اهل قرآن کجا؛ خنک آن که مصلّی
مناجی و تالی فرقان و اهل قرآن است!
الهی، عارف را با عرفان چه کار، عاشق معشوق بیند نه این و آن.
الهی، توانگران را به دیدن خانه خوانده‌ای، و درویشان را به دیدار خداوند خانه؛ آنان
سنگ و گل دارند، و اینان جان و دل؛ آنان سرگرم در صورتند و اینان محو در معنا؛ خوشا
توانگری که درویش است!
الهی، قیس عامری را لیلی، مجنون کرد، و حسن آملی را لیلی آفرین؛ این آفریننده
دید، و آن آفریننده را در آفریده؛ بر دیوانگان آفرین!
الهی، اگر عنایت تو دست ما را نگیرد، از چهل‌ها چله‌ی ما هم کاری برنیاید.
الهی، خوشا آنان که همواره بر بساط قرب تو آرمیده‌اند!
الهی، شکر که این تهیدست پا بست تو شد.
الهی، خوشا آنان که در جوانی شکسته شدند، که پیری خود شکستگی است!
الهی، عقل و عشق، سنگ و شیشه‌اند؛ عاشقان از عاقلان نالند نه از جاهلان.
الهی، اگر کودکان سرگرم بازی‌اند، مگر کلانسالان در چه کارند؟
الهی، شکر که پیر ناشده استغفار کردم، که استغفار پیر استهزاء را ماند.
الهی، آن که تو را دوست دارد، چگونه با خلقت مهربان نیست.

^۱. معراج (۷۰) آیه‌ی ۲۳.

الهی، کی شریک دارد تا تو را شریک باشد.

الهی، من واحد بی‌شریکم، چگونه تو را شریک باشد.

الهی، خوشا آن دم که در تو گمم.

الهی، از من و تو گفتن شرم دارم؛ «آنت آنت.»

الهی، نه خاموش می‌توان بود و نه گویا؛ در خاموشی چه کنیم، در گفتن چه گوئیم؟

الهی، تن به سوی کعبه داشتن چه سودی دهد، آن که را دل به سوی خداوند کعبه

ندارد؟

الهی، عبادت ما قرب نیاورده بعد آورده است، که (قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

.)

الهی، کامم را به حلاوت تلاوت کلامت شیرین بدار!

الهی، فتح قلب به ضمّ عین است، نصب عینم مرفوع، «غَضُّ أَبْصَارِكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ»

الهی، قول و فعل، قائل و فاعلند در لباس دیگر، که (كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) ^۲ در

کتاب تدوین و تکوین جز مصنّف آن کیست.

الهی، از خواندن نماز شرم دارم و از نخواندن آن شرم بیشتر.

الهی، این آفریده که بدین پایه مهربان است، آفریننده‌ی وی در چه پایه است؟

الهی، خفتگان را نعمت بیداری ده، و بیداران را توفیق شب زنده‌داری و گریه و زاری!

الهی، جز این نمی‌شد، با که در آویزیم.

الهی، تو خود گواهی که این سخنان از بی‌تابی است؛ بر ما متاب!

الهی، چه رسوایی از این بیشتر که گدا از گدایان گدایی کند.

الهی، جنّ گفتند: (سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ) ^۲ وای بر انسی

که از جنّ کمتر است.

الهی، وای بر من اگر دلی از من برنجد!

الهی، ای کاش الفاظی جز اسمای علیا و صفات حسنایت نبود، که از الوان الفاظ چه

رنگ‌ها گرفته‌ایم.

¹ . ماعون (۱۰۷) آیات ۴-۵.

² . اسراء (۱۷) آیه ۸۴.

³ . جن (۷۲) آیات ۱-۲.

الهی، من کیستم و اطوار خلقتم چیست؟

الهی، همه از مردن می‌ترسند، و حسن از زیستن، که این کاشتن است و آن درویدن؛ (لَمَّا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ تَمَرٍ رَزَقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا) ^۱،

الدنيا مزرعة الآخرة، (جَزَاءً وَقَافًا) ^۲

الهی، توفیق امتثال آن رؤیای شیرین «یا حسن خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» مرحمت بفرما!

الهی، غذا به کردار و گفتار رنگ و بو می‌دهد؛ وای بر آن که دهنش مزبله است!

الهی، عبادت بی‌معرفت خرواری به خردلی، (فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا) ^۳، خرم

آن که (تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ) ^۴.

الهی، میوه در طول هسته‌ی خود است و جزا در طول عمل، بلکه نفس عمل، (یَوْمَ

تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ) ^۵، خوشا آن که «روضه من

ریاض الجنّة» است!

الهی، در بسته نیست، ما دست و پا بسته‌ایم.

الهی، در جواب خطاب (یا ایها الذین آمنوا)، لیبیک گویم مایه‌ی شرمندگی است،

نگویم دور از وظیفه‌ی بندگی.

الهی، امروز هم چون (الیوم نَخْتِمُ عَلَیْ أَفْوَاهِهِمْ) ^۶ که (لَا یَسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ

یَسْتَلُونَ) ^۷.

الهی، دل خوشم که الهی گویم.

الهی، دل به جمال مطلق داده‌ایم، هر چه بادا باد.

الهی، کیست که موقّق به زیارت جمال دل آرایت شد و شیدایت نشد.

الهی، کی الله گفت و لیبیک نشنید.

الهی، حرفهایم اگر مشوّش است، از دیوانه پراکنده خوش است.

¹ . بقره (۲) آیه ۲۵.

² . نباء (۷۸) آیه ۲۶.

³ . کهف (۱۸) آیه ۱۰۵.

⁴ . اعراف (۷) آیه ۸؛ مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۲؛ فاعره (۱۰۱) آیه ۶.

⁵ . آل‌عمران (۳) آیه ۳۰.

⁶ . بئس (۳۶) آیه ۶۵.

⁷ . انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.

الهی، گل، دماغ را معطر کند و گندنا، دهن را ابخر، با این که کاشته‌ی دیگرانند و خارج از ذات ما. پس آنچه در خود کاشته‌ایم با ما چه خواهد کرد.

الهی، عمری کو کو می‌گفتم و حالا هو هو می‌گویم.

الهی، پیش از تشنگی، آب از چشمه سار می‌جوشد و تشنه‌ی، تشنه است، و پیش از گرسنگی، گندم از کشتزار می‌روید و گرسنه‌ی، گرسنه است؛ عشق است که در همه ساری است بلکه یکسره جز عشق نیست.

الهی، خواب‌های ما را تبدیل به بیداری بفرما!

الهی، آن که سَحَر ندارد، از خود خبر ندارد.

الهی، ذَلَّتْ و لَذَّتْ، قریب هم بلکه قرین همنند، که (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)^۱

رهرو در رنج تن گنج روان یابد و در این بار گران، بار گران.

الهی، آن که عالم است عامل است؛ این خفنه صنعتگر است نه دانشور.

الهی، آن که سرمایه دارد و از آن بهره نمی‌برد، از گدا گرفتارتر و بیچاره‌تر است.

الهی، شکر که در لباس دوستان هستم، مرا در عِداَدِ دوستانت بدار!

الهی، در صورت انبیایم داشتی، در سیرت آنانم هم بدار!

الهی، عاشق را ترک ما سیوای معشوق، عین فرض است، که یک دل و دو معشوق کذب محض است.

الهی، در (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) صادقم و در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) کاذب نیستم.

الهی، کریمه‌ی (اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا)^۲، خواب

را شیرین می‌کند و مرگ را شیرین‌تر.

الهی، شب پره را در شب پرواز باشد، و حسن را نباشد!

الهی، هر چه پیش آمد خوش آمد، که مهمان سفره‌ی توایم.

الهی، تن خوش است که برای یکتا دو تا بود، و جان خوش است که از دو تا یکتا بود.

الهی، اگر خدا نکنیم، چه کنیم، و اگر ترک ماسیوا نکنیم چه کنیم؟

الهی، در شگفتم از کسی که غصه‌ی خودش را نمی‌خورد و غصه‌ی روزی‌اش را

می‌خورد.

الهی، فرزنانگان گنگ شدند، دیوانگان چه بگویند؟

^۱ . شرح (۹۴) آیه‌ی ۶.
^۲ . زمر (۳۹) آیه‌ی ۴۲.

الهی، اسمی جز بی‌اسمی برایم مباد!
الهی، چرا بگریم که تو را دارم، و چرا نگریم که منم.
الهی، در این جهان پرهیاهو چرا من هو هو نکنم.
الهی، بر سر نوح نجی چه آوردند که (رَبِّ لَّا تَدْرُ)^۱ گفت؟! (سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ)^۲.

الهی، کودکان کتابی، به وعده‌ی گردو به کمال رسند، و بزرگان کودک مآب به وعده‌ی مینو.

الهی، خوشا به حال عالین، که جز تو ندیدند و ندانند!
الهی، حرم بر نامحرم حرام است، محرم چرا محروم باشد.
الهی، به امروز و فردا، نه کار امروز رسیده شد و نه فردا؛ چه کنیم با (وَكَلَّمُهُمْ آتِیَهٗ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَرَدًا)^۳؟

الهی، بدان بر ما حق بسیار دارند تا چه رسد به خویان.
الهی، جهان زندان زندان است، و جهانیان بهشت آنان، ما را با زندان بدار!
الهی، قاسم که تویی، کسی محروم و مغبون نیست.
الهی، با ددان بتوان به سر بردن، با دونان چه باید کرد
الهی، چه عذابی از حجاب سخت‌تر است؛ به حق خودت از جهنم حجابم وارهان!
الهی، توبه از گناه آسان است؛ توفیق ده که از عبادت‌مان توبه کنیم!
الهی، حسن آملی، مالمال آمال است؛ در راه یک امل همه را پایمال کرد. «یا منتھی امل الاملین»، دیگر خود دانی.
الهی، شکرت که گویم شکرت.
الهی، اگر آخرم مثل اولم باشد، بدا به اول و آخرم.
الهی، خلقی در ناسوت متوغلند و جمعی به مثال ملتذند و قلیلی در ملکوت مبهوت،
«سُبْحٰنَكَ مَا اَعْظَمَ خَلْقَكَ وَاَمْرَكَ!؟»

^۱ . نوح (۷۱) آیه‌ی ۲۶

^۲ . صافات (۳۷) آیه‌ی ۷۹

^۳ . مریم (۱۹) آیه‌ی ۹۵.

الهی، از نام بردن انبیاء و ملائکه شرم دارم که با کدام زبان، با نام تو چه کنم که فرموده‌ای: «عَظَمَ أَسْمَائِي»، و با تلاوت کتاب تو چه که (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)^۱.

الهی، «لولا الشيطان لَبَطَلَ التَّكْلِيفُ، سبحانك ما أحسن صنعك».

الهی، شکر تو که پریشانی به مقام یقین رسیده است.

الهی، شکر تو که از تنهایی و خلوت لذت می‌برم؛ چه، تنها از خلوت وحشت دارد.

الهی، به کبریا بی‌ات سوگند که از ثواب فقر فخر دارم و از فاخر شرم، که در آن هم رنگ بینوای دل شکسته‌ام و در این، بیم دل شکستن است؛ چه کنم که در این اوان بی‌اساس «لولا الیاس لالتبس الأمر علی أكثر الناس».

الهی، لذت گرسنگی را در کامم برکت ده!

الهی، حشر با عالم خیال که این قدر لذیذ است، حشر با عالم عقل چه خواهد بود.

الهی، آدمم ردم مکن، آتشینم کرده‌ای سردم مکن!

الهی، اگر تا قیامت برای یک صغیره استغفار کنم، از شرمندگی تقصیر بندگی به در نخواهم شد.

الهی، سخن در عفو و رحمت نیست، گیرم که تو بخشایی‌ام، من از شرمندگی چه کنم؛ تو خود گواهی که از استغفار شرم دارم.

الهی، استغفار خواستن غفران توست، با خاطره‌ی گناه چه کنیم؟

الهی، چه باید کرد که گناه فراموش شود، و گرنه با یاد گناه اگر برانی، شرمنده، و اگر نوازی شرمنده‌ترم.

الهی، دیگر از بهشت لذت نتوانم برد؛ چه عفو احسان در ازای جرم و عصیان، انفعال بیشتر آورد، مگر جنت لقا نصیب شود که در حضور تام، جز تو فراموش شود.

الهی، ماه مبارک ۱۳۹۰ ه.ق. را حرام کردم، که نه قدر روزه را دانستم و نه قدر قدر را؛ نه قرآن خواندم و نه سحر داشتم و نه سهر. در لیلۃ الجوائز جز شرمساری چه می‌برم. خوشا به حال صائم که «لَوْ فَرِحْتَانِ حِينَ يَفْطِرُ وَ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ»، بدا به حال که «لی حُزَّتَانِ». بارالها، آهم جهنم سوز است.

الهی، وای بر آن که در شب قدر فرشته بر او فرود نیامده با دیو همدم و همنشین گردد!

الهی، یقینم را زیاد گردان و اظطرابم را به اطمینان مبدل کن و آنی را که در آخر خواهی کنی در اول کن، که شفاعت آخرین از آن ارحم الراحمین است.

^۱. واقعه (۵۶) آیه‌ی ۷۹.

الهی، دل خوش بودم که گاهی گریه‌ی سوزناک داشتم و دانه‌های اشک آتشین می‌ریختم، ولی این فیض هم از من بریده شد که بیم زوال بصر است و امور مهمی که در آنها امثال فرمان تو است در نظر. ولی بارالها، عاشق نگرید چه کند و بنده فرمان نبرد چه کند؟

الهی، مرا در سایه‌ی خاتم(ص) داشتی، که تو را یابم و بندگانت را دریابم؛ شکر این موهبت چگونه گذارم. بارالها، ناپاک را به سویت بار نیست و با بندگانت کار نیست، دستم را بدار تا در راهم استوار باشم!

الهی، دهن آلوده را با کتابت چه کار که ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱. وای بر آن مرشدی که دهنش پلید است؛ چه، آن نارشید خود شیطان مرید است؛ اگر در آشکار بایزید است در پنهان با یزید است.

الهی، حشر و صحبت با خیالات، نوعی از مالیخولیاست، که «الْجُنُونُ قُنُونٌ». به حرمت عوالم عقول از آنم برهان و به اینم برسان، که این حضور نور دهد و آن صحبت ظلمت.

الهی، چگونه شور و نوایم نباشد، که از آنچه در کامم ریختی، اگر کوه دماوند از آن لب‌تر کند، پای کوبان سر از پانشناسد و دست افشان از دست برود.

الهی، اگر علم رهزن شود، عاصم جز تو کیست.

الهی، اگر دانشمند رهزن شود از هر اهریمنی بدتر است، که دزد با چراغ است.

الهی، حاصل یک عمر درس و بحثم این شد که جهان را جهانبانی است و انسان را سر و سامانی.

الهی، ای آشنایم، تو خود دانی که بیگانه‌ام، بیگانه‌ترم کن. خوشا به حال مومن که غریب است!

الهی، در این شب دوشنبه‌ی سلخ شهر الله المبارک ۱۳۹۰ هـ. ق. با کسب اجازه از حضور انور شما، نام کشور پهناور هستی را «عشق‌آباد» گذاشتم.

الهی، ستاره‌شناس شدم و خودشناس نشدم؛ از رموز زیج و ربع مجیب و أسطرلاب باخبرم و از اسرار جام‌جم خویش بی‌خبر.

الهی، بت سنگین شکستن نیک آسان است، و بت نفس شکستن سخت دشوار؛ خنک آن که از امت خلیل بت شکن است، که هر دو را بشکست!

^۱. واقعه (۵۶) آیه‌ی ۷۹.

الهی، اگر سر مویی باورم شود که پیشه‌ام در پیشگاه تو پذیرفته است، چون سروی که از وزش صبا به چپ و راست می‌چمد، چنان پای کوبی و دس افشانی کنم که سنگ و گل را از شورم بشورانم و کوه را از سازم برقوانم.

الهی، سرتاسر ذرات عوالم وجود در جنب و جوشند، چگونه حسن خاموش باشد.

الهی، آن را که عشق نیست ارزش چیست؟

الهی، خروس را سحر باشد و حسن را نباشد!

الهی، سر در راه سردار دادن آسان است و دل به دست دلدار دادن دشوار، که آن جهاد اصغر است و این اکبر.

الهی، حسن عبدالله، عبدالله خراب آبادی بود و حال عبدالجمال عشق آبادی شد.

الهی، حاصل فکر بی‌فکری است؛ خنک آن که از فکر بگذشت!

الهی، خانه کجا و صاحب‌خانه کجا؟ طائف آن کجا و عارف این کجا؟ آن سفر جسمانی است و این روحانی؛ آن برای دولتمند است و این برای درویش؛ آن اهل و عیال را وداع کند و این ماسوا را؛ آن ترک مال کند و این ترک جان؛ آن سفر در ماه مخصوص است و این راهی ماه، و آن را یک بار است و این را همه‌ی عمر؛ آن سفر آفاق کند و این سیر انفس؛ راه آن را پایان است و این را نهایت نبود؛ آن می‌رود که برگردد و این می‌رود که از او نام و نشانی نباشد؛ آن فریض پیماید و این عرش؛ آن مُحرم می‌شود و این مَحْرَم؛ آن لباس احرام می‌پوشد و این از خود عاری می‌شود؛ آن لَبِیک می‌گوید و این لَبِیک می‌شنود؛ آن تا به مسجدالحرام رسد و این از مسجدالاقصی بگذرد؛ آن استلام حجر کند و این انشقاق قمر؛ آن را کوه صفاست و این را روح صفا؛ سعی آن چند مرّه بین صفا و مروه است و سعی این یک مرّه در کشور هستی؛ آن هروله می‌کند و این پرواز؛ آن مقام ابراهیم طلب کند و این مقام ابراهیم؛ آن آب زمزم نوشد و این آب حیات؛ آن عَرَفات ببند و این عَرَصات؛ آن را یک روز وقوف است و این را همه روز؛ آن از عرفات به مشعر کوچ کند و این از دنیا به محشر؛ آن درک منا آرزو کند و این ترک تمنّا را؛ آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را؛ آن رمی جَمَرات کند و این رجم هَمَزات؛ آن حلق رأس کند و این ترک سر؛ آن را ﴿لَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾^۱ است و این را «فی العمر»؛ آن بهشت طلبد و این

بهشت‌آفرین؛ لاجرم آن حاجی شود و این ناجی؛ خنک آن حاجی که ناجی است!

الهی، وسعت جهان کیانی که این است، فُسُحت عالم ربّانی چون خواهد بود؟

الهی، از من آهی و از تو نگاهی.

^۱. بقره (۲) آیه ۱۹۷.

الهی، به ۴۳ رسیده‌ام، چند سال ایام صباوت بود و بعد از آن تا اربعین، دوران جوانی و غرور تحصیل فنون جنون، اینک حاصل بیداری دوساله‌ام، آه گاه گاهی است. «یا لا إله إلا أنت»، جز آه در بساط ندارم؛ از من آهی و از تو نگاهی.

الهی، عمری آه در بساط نداشتم و اینک جز آه در بساط ندارم.

الهی، غبطه‌ی ملائکه‌ای می‌خورم که جز سجود ندانند. کاش حسن از ازل تا ابد در یک سجده بود!

الهی، تا کی عبدالهوی باشم؛ به عزّت عبدالهو شدم.

الهی، از نخوردن رسوایم و از خوردن رسواتر.

الهی، سست‌تر از آن که مست تو نیست، کیست.

الهی، عبدالله و محمد و علی و فاطمتین و حسین را به حسن ببخش، و حسن را به محمد و علی و فاطمه و حسنین!

الهی، همه این و آن تماشا کنند و حسن خود را، که تماشایی‌تر از خود نیافت.

الهی، هر که شادی خواهد بخواند، حسن را اندوه پیوسته و دل شکسته ده! که فرموده‌ای «أنا عند المنسكرة قلوبهم».

الهی، دل بی‌حضور، چشم بی‌نور است؛ این، دنیا را نمی‌بیند و آن، عقبا را.

الهی، فرد تنها تویی که ماسوایت همه زوج ترکیبی‌اند و صمد فقط تویی، که جز تو پُری نیست و تو همه‌ای که صمدی.

الهی، حسین شیرخوارم آهنگ برخاستن می‌کند و از ناتوانی و بی‌تابی برخود می‌لرزد تا دستش را بگیرم و بایستادمش که آرام گیرد، حسن هم حسین تو است و جز تو دستگیری نیست. به شیرخوار حسین دست حسن را گیر!

الهی، حسین شیرخوار حسن را به حسن ببخش و حسن را به شیرخوار حسین!

الهی، آن که خواب را حباله‌ی اصطیاد مبشّرات نکرده است، کفران نعمت کرده است، که دری از پیغمبری است.

الهی، مراجعت از مهاجرت به سویت، تعرّب بعد از هجرت است، و تویی که نگهدار دل‌هایی.

الهی، تو خود گواهی که در عصر سلخ شهرالله مبارک ۱۳۹۰ هـ. ق چنان حسرتی بر این بنده مستولی شد که گوشه‌های چشمم با ناودان بهاری برابری می‌کرد و آه‌های آتشینم جهنّم سوز بود، که بیداران در این ماه رستگار شدند و این خفته زیانکار. این حسرت یک ماه بود، با حسرت یک عمر چه باید کرد. امشب که لیل‌ی چهارشنبه بیست و سوم شوال المکرّم ۱۳۹۰ هـ. ق است، از دل و جان توبه کرده‌ام و صمیمانه به سوی تو

رخت بسته‌ام، «یا الله یا الله»، مسافر
تائب را بپذیر و توفیقش ده که عهدش استوار باشد و همواره محو دیدار باشد!

الهی، نور برهانم داده‌ای، نار وجدانم هم بده!

الهی، هشیار را با بستر و بالین چه کار و مست را با دین و آیین چه کار.

الهی، آن که در نماز جواب سلام نمی‌شنود، هنوز نمازگزار نشده. ما را با نمازگزاران
بدار!

الهی، خوشا آن که بر عهدش استوار است و همواره محو دیدار است!

الهی، همه در راه خود استوارند، حسن را در راهش استوار بدار!

الهی، توفیق ترک عبادتم در عبادتم ده!

الهی، حاضر با غافل برابر نیست، حضور و غفلتم ده!

الهی، شکر که به سرّ «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» رسیدم
و امام‌شناس شدم و فهمیدم که امام، اصل او قائم و نسل او دائم است.

الهی، آن کس تاج عزّت بر سر دارد که حلقه‌ی ارادت را در گوش دارد و طوق عبودیت
را در گردن.

الهی، در خواب سنگین بودم و دیر بیدار شدم، باز شکر که بیدار شدم. خنک آن که
مشمول ﴿ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴾^۱، و ﴿ آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴾^۲ است.

الهی، حسن هیولای اولای هیچ ندار است، فقط قابل دیدار یار است.

الهی، شکر که حقیرم و فقیرم نه امیر و وزیر.

الهی، چگونه حاضر نباشم که معلوم تو بلکه علم توام. ﴿ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴾^۳

الهی، چگونه از عهده‌ی شکر برآیم که این بی‌نام و نشان را سر و سامان داده‌ای.

الهی، تاکنون دیوانه‌ی فرزانه‌نما بودم و اینک فرزانه‌ی دیوانه‌نما شدم.

الهی، فرزندان حسن هرگاه از کار خسته شدند از شنیدن یک بارک‌الله پدر چنان نیرو
می‌گیرند که گویا خستگی ندیدند؛ اگر پدرشان یک بار بارک‌الله از تو بشنود، چه خواهد
شد.

الهی، عاشق را با شعر و شاعری و سجع و قافیه‌پردازی و الفاظبازی چه کار!

^۱ . مریم (۱۹) آیه‌ی ۱۲.

^۲ . کهف (۱۸) آیه‌ی ۶۵.

^۳ . انعام (۶) آیه‌ی ۸۰.

الهی، پرندگان همه یک طرف و مرغ عشق یک طرف؛ گیاهان همه یک جهت و گیاه عشق یک جهت؛ همه درس‌ها یک جانب و درس عشق یک جانب؛ همه یک سوی و عشق یک سوی.

الهی، بلبل به چمن خوش است و جَعَل به چَمین؛ حسن را آن چنان کن نه این چنین.

الهی، از خوردن در شگفتم که جماد را حیوان می‌کند و حیوان را انسان.

الهی، این ایام معدودات است و محرم ماه ارشاد در پیش؛ توفیقم ده تا هم اکنون قابل ارشاد شوم که گفتار از دهن بی‌کردار نموداری ندارد.

الهی، مرا به نعمت لقایمتنم فرموده‌ای، چگونه شکر آن بگذارم.

الهی، شکر که به جنت لقایمت در آمدم.

الهی، از اربعین کلیمی‌ام به روی اربعین و کلیم(ع) و کریمه‌ی (و وَاَعَدْنَا مُوسَى)^۱

شرمنده‌ام که حقّ هیچ یک را به جای نیاورده‌ام.

الهی، کجا سرّ دوست از دوست مستور است؛ چگونه حسن دعوی دوستی کند که مهجور است.

الهی، یک عمر امروز را به فردا بردم؛ توفیقم ده که حال فردا را به امروز آورم!

الهی، ثمره‌ی درس و بحث و فکر و ذکر این شد که جهان را جهانبانی است و جان را جانانی.

الهی، قربان لب و دهانم بروم که به ذکر تو گویایند.

الهی، تاکنون از این و آن به سویت راه می‌یافتم و اینک از تو به این و آن آشنا می‌شوم.

الهی، در شگفتم از آن که در غربت از یاد وطن شکفته می‌شود و در دنیا از یاد آخرت گرفته.

الهی، چون است که در خود می‌نگرم به تو نزدیک می‌شوم و در تو می‌نگرم از تو دور.

الهی، تو خود بزرگی و بر همه دست داری. مرا بزرگ آفریدی و بر همه دست دادی. باری، از بزرگ آن‌چنان، بزرگ این چنین پدید آید.

الهی، تا حال تو را پنهان می‌پنداشتم و حال جز تو را پنهان می‌دانم.

الهی، یکی حافظه‌ی قوی دارد و دیگری هاضمه‌ی قوی؛ خنک آن که عاقله‌ی بالغه دارد!

^۱ . اعراف (۷) آیه‌ی ۱۴۲

الهی، آن که را دلِ باز دادی، دهن بسته است، این سخن پرداز، دل بسته است.

الهی، مرا بر همه سلطنت دادی؛ به سلطنت مرا بر من سلطنت ده!

الهی، حسن از دست خود چنان بود و در دست تو چنین شد؛ شکر که آن چنان این چنین شد.

الهی، تو را دارم چه کم دارم؛ پس چه غم دارم.

الهی، هر که را بینم با خود است، مرا با خودت دار!

الهی، هر که را بینم در تسخیر و تصرف ملک می‌گوید و می‌کوشد؛ حسن را سیر در ملکوت ده و انس با جبروت و به زبان آنان گویا کن و در حضور مالک مُلک و ملکوت و جبروت بدار!

الهی، از سجده کردن شرمسارم و سر از سجده برداشتن شرمسارتر.

الهی، یا «لا إله إلا أنت» اجازه خواهم که «هو هو» گویم و «أنت أنت»!

الهی، این کمترین را با قلیل بدار!

الهی، در شگفتم از آن که کوه را می‌شکافد تا به معدن جواهر دست یابد و خویش را نمی‌کاود تا به مخزن حقایق برسد.

الهی، هر نعمت و زحمت بر حسن آید نعمت و رحمت است، و همه‌ی تلخی‌ها در کامش شیرین‌تر از عسل است، و هر دشواری برای او آسان است جز این که گرفتار احمق شود؛ به عزت و سلطنت در چنگ احمق گرفتار مکن!

الهی، حسن را شیر و پلنگ بدرد و با احمق به سر نبرد!

الهی، روی زمینت باغ وحش شد؛ خرم آن که از وحشیان برست!

الهی، شکر که بنده‌ی آزادم.

الهی، نمی‌گویم که ظالم نیستم، ولی شکر که از عمال ظلمه نشدم.

الهی، سیلی سرازیر شد تا قطره‌ای نصیب حسن گردید.

الهی، شکر که این کودک را در سایه‌ی اقبال بزرگان، واسطه‌ی فیض گردانیدی.

الهی، گر چه علم رسمی سر به سر قیل و قال است، باز شکر که علم و کتاب حجابم شدند نه سنگ و گل و درهم و دینار.

الهی، به حرمت سر و سامان گرفتگانت این بی‌سر و پا را آواره‌ات کن!

الهی، شکر که از دوستانِ دشمنان و از دشمنانِ دوستان نیستم.

الهی، شکر که دوستان را دوست دارم و دشمنان را دشمن.

الهی، نمی‌گویم که از دوستانم، ولی شکر که از دشمنان نیستم.

الهی، شکر که به دیدار حُسن جمالت عاشقم و به گفتار ذکر جمیلت شایق.
الهی، ما هر چه کنیم که است و تو هر چه دهی بسیار؛ «یا مَنْ یعطى الکثیرَ
بالقلیل»!

الهی، شکر که صاحب منصب بی‌زوالم.
الهی، سگِ گله و حائط و صید، حرمت امانت را داشته باشند و حسن ظلوم و جهول
با امانت تو خیانت کند!

الهی، کتابدار و کتابخوان و کتابدان بسیارند؛ خنک آن که خود کتاب است و کتاب آرا!
الهی، خدا گفتن مجازی ما این همه برکت دارد، اگر به حقیقت گوئیم چون خواهد
بود.

الهی، وای بر حسن که اگر به پایه‌ای بی‌پاک شود تا به ذات پاک و نام‌های گرامی و
نامه‌ی سترگ و فرستادگان بزرگ و دوستان ستوده‌ات سوگند یاد کند!

الهی، دهن حسن به عطر ذکر تو معطر است، حیف است که بوی بد بگیرد.
الهی، شمس اگر چه سلطان کواکب است و نیر اعظم و شمسیه عقد فلک و کوکب
قلب و تسخیر و ذهب و ملک و سراج و هاج جهان‌افروز است، ولی حسن نجم با قمر
است که سائر اللیل و شمع بزم خلوت‌نشینان و مصباح شب‌زنده‌داران است؛ که عاشق
سوخته را چراغی نیم افروخته باید تا رازش آشکار نگردد و رسوای هر دبار نشود. ماه
است که چون سالک دل آگاه در تحوّل و اطوار است؛ گاه چون رخ زعفرانی‌اش هلال
است و گاه چون سالک مجذوب بدر منیر؛ و گاه چون مجذب سالک در محاق؛ و گاه از
شرم سوزد و گاه از شوق فروزد.

الهی، دنیتر از دنیا ندیدم، که همواره همنشین دونان است.
الهی خردمندان خطاب (قَادِخُلَى فِی عِبَادِی)^۱ آرزو کنند و این بی‌خرد گوید: «یا لیتَ
بینی و بینهم أمداً بعیداً»، که نعمت عظیم‌الشأن انسانی را کفران کرده‌ام و از رویشان
شرمسارم.

الهی، دردمند نالد چه کند. درمان ده تا بیشتر بنالم!
الهی، چهل و سه سال از من بگذشت، نمی‌دانم ۴۳ آن عمر کرده‌ام یا نه؟
الهی، بنده را با کاش چه کار و از لیت و لعل چه حاصل.
الهی، راه تو، به بزرگی تو دشوار است، و شگفتا که این مور لنگ را آرزوی دیدار
است.

الهی، از گناه این و آن رنج می‌برم که از چون تویی روی گردانیدند.

^۱. فجر (۸۹) آیه‌ی ۲۹.

الهی، از درد خرسندم که درمانش تویی.

الهی، شیدایی جانان را با حور و غلمان چه کار.

الهی، شکر که تاکنون خواننده بودم و اینک گوینده.

الهی، این بی‌تمیز با این عمری که در نحو و صرف صرف کرده است، هنوز تمیز بین منادی و منادا و مشتق و مشتق‌منه را نگذاشته است.

الهی، ادراک حرمان می‌کنم. شکر که به دردم رسیدم که طیب، طالب دردمند است.

الهی، عمری اهل شهری را به سوی تو خواندم که اگر خودم عامل یک صد هزارم آنچه گفتمی بودمی، از ملک برتر شدمی. ولی «یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ» یک شهر به حسن، حسن ظن دارند و حسن به تو. وی را در رستاخیز رسوا مکن و از چشم آنان دورش بدار، که از روی همه‌شان شرمسار است!

الهی، در شگفتم از این گله‌گله اشباه الناس و رمه‌رمه آدمی پیکر، که یکی نمی‌گوید من کیستم.

الهی، حسن‌زاده چگونه دعوی بی‌گناهی کند که آدم و حوا زاده است نه ملک، و چگونه از آمرزش تو ناامید باشد که «رَبَّنَا ظَلَمْنَا^۱» گوشت نه «بِمَا أَعْوَبْتَنِي^۲»

الهی، هر چه راز بود به پیغمبرت گفتمی و آن ستوده بر ما نهنفت دریافتن آنها، ما دریاب.

الهی، عابد دون معبود است و امام اشرف از مأموم؛ آدم مسجود ملائکه است. این شیطان‌پرستان پست‌تر از ابلیس‌اند.

الهی، رسالت فرموده: «شَرَّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ» و چه نیکو فرمود که کور چشم سر، از مشاهده‌ی خلق محروم است و کور چشم دل از رؤیت حق. حسن را چشم سر بینا داده‌ای چشم دل بینا نیز ده تا خلق بین حق بین شود!

الهی، اسمم را حسن کردی، که «الْأَسْمَاءُ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ»؛ خُلقم را حسن کردی، که «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳؛ خُلقم را هم حسن گردان، که «يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ

حَسَنَاتٍ»^۴

الهی، روزگاری تو را به آواز بلند می‌خواندم، اکنون از آن استغفار می‌کنم، که:

^۱ . اعراف (۷) آیه‌ی ۲۳.

^۲ . اعراف (۷) آیه‌ی ۱۶، حجر (۱۵) آیه‌ی ۳۹.

^۳ . مؤمنون (۳۲) آیه‌ی ۱۴.

^۴ . فرقان (۲۵) آیه‌ی ۷۰.

(إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا)^۱

الهی، سالیانی به خواندن اشارات و اسفار و شفا و فصوص دلخوش بودم و اکنون به گفتن آنها. عاقبت حسن را حسن گردان!

الهی، کدام بیشرمی از این بیشتر که بنده در حضور مولایش بی ادبی کند.

الهی، محاسن حسن به بیاض مایل شد، وجه قلبش را نورانی کن، که از (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ)^۲ اندیشه دارد.

الهی، چه شگفتی از این بیشتر که ماء مهین خوانا و نویسا شود و سلاسه‌ی طین گویا و شنوا.

الهی، این همه خواب و بیداری‌ام (رَبِّ ارْجِعُونِ)^۳ گفتن بود و از جناب شما پذیرفتن، دیگر به چه رو (رَبِّ ارْجِعُونِ) گویم که (إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)^۴ گویم.

الهی، هراس حسن از خویش، بیش از اهرمن است، که این دشمن بیگانه است و آن آشنا و همخانه.

الهی، نعمتهایی که به حسن داده‌ای تا قیامت نه تواند احصا کند و نه تواند از عهده‌ی شکر یکی از آنها برآید.

الهی، آنچه به حسن داده‌ای همه از تفضّل آن ولی نعم بود، وگرنه این منعم چه کاری کرده است تا به موجب آن استحقاق ثوابی را داشته باشد؛ باز هم چشم توقع به تفضّل آن جناب دارد که دست دیگر نمی‌شناسد.

الهی، یکی بئر حفر می‌کند و قضا را به کنز می‌رسد. حسن ضَرَبَ يَضْرَبَ صرف می‌کرد و به «كنتُ کنزاً» دست یافت.

الهی، درباره‌ی انبیای فرمودی:

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ)^۵، حسن پر توقع می‌خواهد که

نشانه‌ی تیرهای شیاطین زمانه نشود!

1 . مریم (۱۹) آیه‌ی ۳.

2 . آل عمران (۳) آیه‌ی ۱۰۶.

3 . مؤمنون (۲۳) آیه‌ی ۹۹.

4 . بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶.

5 . انعام (۶) آیه‌ی ۱۱۲.

الهی، حسن که منزلی طی نکرده و به مقامی نایل نشده این همه از اشباه الناس
اشمئزاز دارد؛ کسانی که منزلی سیر کرده‌اند و به مقاماتی رسیده‌اند، از حسن چقدر
بیزاری می‌جویند.

الهی، این حرفها را کی به من یاد می‌دهد و از کجا نازل می‌شود؟

الهی، حسن روزگاری نگذرانید، بلکه روزگار بر او گذشت.

الهی، شکر که از شرق تا غرب عالم به حسن خدمت می‌کنند.

الهی، در شگفتم از کسی که می‌گوید به فلانی مرگ ناگهانی رسید.

الهی، تاکنون به زحمتم از بیرون می‌طلبیدم، و اینک به رحمتت از درون می‌جویم.

الهی، شکر که در کسوتیم، که اهل معصیت از آن شرم دارند.

الهی، این بنده از روی خود شرمنده است، چگونه از پروردگارش شرمسار نباشد.

الهی، چگونه شکر این نعمت گزارم که اجازه‌ام داده‌ای تا نام نیکوی تو را به زبان آورم
و در پیشگاهت با تو گفتگو کنم و نامه‌ات را بگشایم و بخوانم، وگرنه «أین الترابُ و ربُّ
الأریاب».

الهی، چون از تو می‌پرسم، دانایان کلید سرگردانی‌ام دهند که در دل است؛ خود دل
در کجاست؟

الهی، چگونه حسن از عهده‌ی شکر جودت برآید که دار غیر متناهی وجودت را به او
بخشیدی.

الهی، شکر که دیدگان بینایم دادی که پرتو جمال دل آرایت در مرانی و مجالی
اسمای حسنی و صفات عیلیایت تماشا می‌کنم و از آن لذتی می‌برم که خود دانی.

الهی، در پگاهی، تنی چند را بر خاکدانی گردآمده دیدم که یکی با تیغ‌های آهنی و
دیگری با ترکی‌های چوبی آن مزبله را با چه حرص و ولعی می‌کاویدند تا باشد که پاره
پارچه‌ای یا چرمی یا کهنه‌ی دیگری به دست آرند. حسن چگونه از عهده‌ی شکر برآید
که شب و روز کتاب تو را و کتاب‌های اولیایت را ورق می‌زند و دل آنها را می‌کاود و از
معانی آنها که نسیم بهشتند دماغ جاننش معطر می‌گردد. بار خدایا، اگر آن خاکدانی‌ها
بدان کار نباشند، حسن پاکدان بدین کار نتواند بود. پاداش نیکشان ده که بر بنده حق
دارند!

الهی، شکر که همه‌ی کواکب و ایام را برای حسن سعد گردانیدی.

الهی، جمعی از تو ترسند، و خلقی از مرگ، و حسن از خود.

الهی، از کتابها پاسخ پرسش خواستن و حل مشکل طلبیدن، عیال سفره‌ی دیگران بودن است. «یا عَنّی و یا مغنی»، «یا ملی و یا مُعطی» تا کی جیره‌خوار این و آن باشم و در کنار خوان آنان نشینم، هر چند بر سر هر سفره رزاق تویی.

الهی، یکی نان دارد و دندان ندارد، و یکی جان دارد و جانان ندارد. شکر که حسن هم این دارد و هم آن دارد.

الهی، ایام اواخر رجب ۱۳۹۱ ه.ق. برایم چون نیمه‌ی آن روز استفتاح بود که به تدریس اسفار افتتاح کردیم. بار خدایا، چگونه شکر کنم که هر روز در وصف اسمای حسنی و صفات علیا و اطوار جلوه‌های جانفزای تو سرگرم و دل خوشم.

الهی، خوشا آن که چون عین ثور، چشم بینا دارد و مانند قلب اسد و عقرب، دلی آتشین و روشن و مثل جوزا در راه تو، میان سخت بر بسته است!

الهی، حسن غبطه‌ی حال عقرب می‌خورد که عقرب کجا و حسن کجا؛ آن رو به مشرق دارد و این مغربی است؛ آن قلب را روشن است و این ظلمانی؛ آن تاج بر سر پیش چشمش ترازوی داد است و این بیدادگر طغیان در میزان کرده است؛ آن سیر آسمان‌ها می‌کند و این زمین را نپیموده است؛ آن روز و شب بیدار است و این در خواب؛ آن به صراط مستقیم است و این کج‌رفتار منحرف؛ آن هشیار برای دفع عدو سلاح تیر و کمان و نیش از پشت دارد و این غافل بی‌سلاح در کف دبو آندر؛ و چه خوش گفته‌اند که: «کُونُوا عِقَابَ أَسْلِحَتِهَا فِي أَذْنَابِهَا؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِنِ يَرَاوِعُ الْإِنْسَانَ إِلَّا مِنْ وَرَائِهِ»؛ لاجرم آن نیکبخت از هفت آسمان برتر شد و این تیره بخت هنوز خاک‌نشین است.

الهی، شکر که به ناز و نعمت پرورده نشدم، وگرنه از کجا حسن می‌شدم.

الهی، اگر حسن مال می‌یافت و حال نمی‌یافت، از حسرت چه می‌کرد؟

الهی، چون است که اندوه تو مایه‌ی دل شادی است و بندگی تو برات آزادی؟

الهی، شکر که روزنه‌ای از عوالم ملکوت را به رویم گشودی. (ربّ زدینی عِلماً)^۱.

ربّ زدینی فیک تَحَیْراً! ربّ أَنْعَمْتَ فزدا!

الهی، در این شب دوشنبه‌ی بیستم شهر رسول‌الله ۱۳۹۱ ه.ق. از استغفارهایم و از عبادت‌هایم جملگی استغفار می‌کنم. «یا تَوَّابُ و یا غَفُور و یا رَحِيم یا مَنْ يَجِبُ التَّوَابِينَ»، توبه‌ام را بپذیر!

الهی، من خودم را نشناختم تا تو را بشناسم.

الهی، حسن از حال مار غبطه می‌خورد که چون پیر شود چهل روز گرسنه بماند و تحمل رنج گرسنگی کند، سپس به زمین فرو رود و چون بیرون آید پوست افکنده و جوان شده باشد، که کلمه و روح ممسوح تو، مسیح(ع) به حواریون فرمود: «كُونُوا كَالْحَيَّةِ»؛ مار

^۱. طه (۲۰) آیه‌ی ۱۱۴

پیر از پوست به در آید و جوان شود، جوانی حسن بگذشت و آثار پیری در او نمودار شد و هنوز در حجابها گرفتار است.

الهی، تاکنون می‌گفتم جهان را برای ما آفریدی، اکنون فهمیدم که خودت هم برای مایی.

الهی، ادراک مفاهیم اسما که بدین پایه لذت‌بخش است، ادراک حقایق آنها چون خواهد بود؟

الهی، حسن که بدین اندازه حسن است، حسن آفرین چون باشد؟ (قَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)^۱.

الهی، اگر حسن از تو جز تو خواهد، فرق میان او و بت‌پرست چیست؟
الهی، از گفتن نفی و اثبات شرم دارم که اثباتیم؛ «لا إله إلا الله» را دیگران بگویند و «الله» را حسن.

الهی، شکر که دل بی‌دردم را به درد آوردی.

الهی، شکر که اولم را به آخر مأول کردی و آخرم را اول مبدل.

الهی، شکر که تا خودم را شناختم، تن خسته و دل شکسته دارم.

الهی، تاکنون می‌گفتم دارا از من کیست که تو دارای منی، از آن گفتار پوزش می‌خواهم که اینک ۱۲ شهر رمضان ۱۳۹۱ ه.ق. گویم دارا از من کیست که تو دارایی منی.

الهی، ما هنوز حرفهای این جهانی را نفهمیدیم تا توقع آن جهانی را داشته باشیم.

الهی، چه فکری می‌کردم و به دنبال این و آن می‌رفتم و این در و آن در می‌زدم و موقف نمی‌شدم و خدا خدا می‌کردم که چرا موقف نمی‌شوم. بار خدایا، شکر که جوابم را ندادی و چه نکو شد که نشد، وگرنه حسن نمی‌شدم. تسلیم توام؛ حکم آنچه تو فرمایی، لطف آنچه تو اندیشی.

الهی، ندانسته از تو قرار می‌خواستم، اینک دانسته از تو بی‌قراری می‌خواهم، که مظهر «یا من کلّ یوم هو فی شأن» ام.

الهی، خوش آن منعم که مظهر (وَهُوَ يَطْعَمُ وَلَا يَطْعَمُ)^۲ است.

^۱ . مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.
^۲ . انعام (۶) آیه ۱۴.

الهی، جایی که محمد بن عبدالله، انسان کامل، صاحب مقام محمود، خاتم انبیاء، «ما عرفْتُک حقَّ معرفتیک و ما عبدْتُک حقَّ عبادتک» گوید، حسن بن عبدالله، انسان‌نمای جاهل، باید «ما عبدْتُک و ما عرفْتُک» گوید.

الهی، توانگران به آزاد کردن بندگان رستگاریند، این تهیدست را به بنده کردن آزادان سرافراز فرما.

الهی، دردمند دل آگاهت پنهانی و دزدکی می‌گیرد تا نامحرمان به حرم خانه‌ی سرش دست نیابند، و آشکارا لبخند دارد تا نابخردان دیوانه‌اش نخوانند.

الهی، تا به حال می‌گفتم گذشته‌ها گذشت. اکنون می‌بینم که گذشته‌هایم نگذشت، بلکه همه در من جمع است. آه، آه، از یوم جمع!

الهی، در فکر فهمیدن حروف مقطعه کتابت بدین جا رسیدم که تمام کلمات حروف مقطعه‌اند. خنک آن که اهل قرآن است!

الهی، این روزگار، طوفانی‌تر از طوفان نوح است و قرآن کشتی نجات. خوشا به حال اصحاب السفینه!

الهی، گاهی در انواع مخلوقات گوناگون تو ماتم و گاهی در افراد لولالون آنها، و بیش از همه در اطوار جور و اجور خودم؛ «ربُّ زدنِ فیک تحیراً!»

الهی، بدا به حالم اگر که مرگم به حَتَفِ آنف باشد و بس! «یا حی و یا محیی»، جز تو که حیات دهد؟

الهی، تاکنون به امیدواری سر به بالا می‌داشتم و خدا خدا می‌کردم، اکنون به شرمساری سر به زیر افکندم که چرا چون و چرا می‌کردم.

الهی، اعیانتر از من کیست، که با تو همنشینم.

الهی، خوشا به حال کسانی که لذات جسمانی‌شان عقلانی شد!

الهی، از تو شرمنده‌ام که بندگی نکردم، و از خودم شرمنده‌ام که زندگی نکردم، و از مردم شرمنده‌ام که اثر وجودی‌ام برای ایشان چه بود.

الهی، گوینده‌ای گفت: «کُلُّ مَنْ فِی الْوُجُودِ یَطْلُبُ صِیْدًا. إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ فِی الشَّبَکَاتِ.» تو خود گواهی که بدترین شبکه، شبکه‌ی صید من است. از شرّ آن به تو پناه می‌برم، که جز تو پناهی نیست.

الهی، توفیقم ده که یک «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ» بگویم، که هنوز از گفتن آن شرم درام.

الهی، تاکنون خودم را بر منبر گوینده می‌پنداشتم و حضّار را مستمع، ولی اکنون می‌بینم گوینده تویی و من و مستمع، هر دو، مستمعیم.

الهی، شاه به خیال شاد است و حسن به عقل.

الهی، تا به حال می‌گفتم (لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ)^۱. الآن می‌بینم مظهرش را هم
(لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ).

الهی، وقتی حسن چشم باز کرد که دست و پا بسته است.

الهی، شکر که دوستانم عاقلند و دشمنانم احمق.

الهی، شکر که به حسن دختری دادی و پسر دادی و از هر یک چیزها به وی خبر
دادی.

الهی، تا به حال می‌پنداشتم معرفت نفس، مرقات معرفت تو است. شکر که مرقات
را اسقاط کردی و به سرّ اشارت نبی و وصی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، «أَعْلَمُكُمْ
بِنَفْسِهِ أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ»، آشنا فرمودی.

الهی، شکر که به هر سو رو می‌کنم، کریمه‌ی (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)^۲، برایم
تجلی می‌کند.

الهی، شکر که دنیایم آخرتم شد.

الهی، شکر که از ظرف لغو زمانم به در بردی و در ظرف فوق آن مستقرم کردی.

الهی، خوشا به حال کسانی که همیشه مُحرمند، که ایشان مَحرم تواند!

الهی، وقتی بیدار شدم که هنگام خوابیدن است.

الهی، الحمدلله که در این حال به از این چه گویم و چه کنم.

الهی، چه کنم که تاکنون از بیرون می‌جستمت و درونی بودی، و اکنون از درون
می‌جویمت و بیرون شدی.

الهی، جز تو از انسان بزرگ‌تر کیست و در پیشگاهت از من کوچک‌تر کیست؟

الهی، شکر که پیشه‌ام گازری و مامایی است.

الهی، روی زمینت حیوانستان شد؛ حسن را به آسمان انسانستان انس ده!

الهی، این چه وادیی است که تا بخواهم سر مویی نزدیک شوم فرسنگ‌ها دور
می‌شوم.

الهی، خاطر ما را از خطور خطیئه نگه‌دار!

الهی، به حق آنانی که از دیده‌ی مردم غایبند، این غایب را در حضور بمیران!

^۱. بقره (۲) آیه ۲۵۵.
^۲. بقره (۲) آیه ۱۱۵.

الهی، دل خوشم که شاخه‌ای از شجره‌ی طوبایم.

الهی، ساعد علوی‌ام ده تا ابراهیم سان بت‌نفس را بشکنم، و نَفَم را نفس رحمانی گردان تا عیسی‌آسا در دمم!

الهی، خوشا آنان که در قَلَوَات عشق تو هایمند و از خود به در شدند و به تو قایمند!

الهی، این گدایان جان برای جماد می‌دهند، حسن جان برای حیات ندهد؟

الهی، همه در شهرالله عبادت می‌کنند، و حسن تجارتِ سر به سر خسارت.

الهی، حسن به قدر سَمُّ الخیاط یک روزنه به حُسن مطلق راه یافت، این همه لذت و ابتهاج دارد، آنان که برایشان هزار باب و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شد چون خواهند بود، و تو خود چونی؟

الهی، تو که یوسف آفرینی حسن از زلیخا کمتر باشد؟، و تو که لیلی آفرینی حسن مجنون تو نباشد؟!

الهی، چگونه شکر این موهبت را به جا آورم که اگر شرق تا غرب را کفر بگیرد، در کاخ ربوبی ایمانم سر مویی خلل راه نمی‌یابد.

الهی، تاکنون به نادانی از تو می‌ترسیدم، و اینک به دانایی از خودم می‌ترسم.

الهی، حسن که از فهمیدن کتب تدوینی این همه ابتهاج و لذت دارد، کسانی که کتب تکوینی را می‌خوانند و زبانشان را می‌دانند و مبین حقایق اسماءند چگونه‌اند، و کسی که با تو در گفت و شنود است چگونه است؟

الهی، ما که از فاضل چشیده‌ی دیگران بدمستی می‌کنیم، چشیده‌ها چونند.

الهی، شکر که از اساتید بی‌رنگ رنگ گرفته‌ام.

الهی، خوشا آنان که فقط با تو دل‌خوش کرده‌اند!

الهی، لطف فرموده‌ای این کمترین را با کتب آشنا کرده‌ای؛ لطف را مزید بفرما و با صاحبان کتب آشنایش کن!

الهی، درجات پدر و مادرم را مزید گردان که اگر ایشان أحسن نمی‌بودند، من حسن نمی‌شدم!

الهی، شکر که دارم کم‌کم مزه‌ی پیری را می‌چشم.

الهی، گاهی «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» می‌گفتم، و گاهی (أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ)^۱، و گاهی «أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ». از امشب که لیل‌ه‌ی سبت رابع صفر ۱۳۹۳ ه.ق. است اجازت می‌طلبم که «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنِّي» بگویم. الهی، شکر که از ابلهان رنج می‌برم. الهی، اگر حسن جهنمی است، جهنمی عاقلی را رفیق او گردان! الهی، شکر که شب و روز به پرندگان بال و پر می‌دهم. الهی، حسن از حرف «تا» کمتر باشد که فعلش چون ذاتش خاص اسم شریف است، تاء قسم خاص تو باشد و حسن نباشد. الهی، در شگفتم از کسانی که چون و چرایی، و کاش کاش گویند. الهی، این و آن گویند بهای یک گرده‌ی نان پنج قران است. حسن بی‌بها گوید هرگز آن به بها در نمی‌آید. در ازای هر لقمه و جرعه از ازل تا ابد شکر. الهی، موج از دریا خیزد و با وی آمیزد و در وی گریزد و از وی ناگزیر است؛ (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)^۲.

الهی، شکر که دیده‌ی جهان بین ندارم (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)^۳. الهی، این کلمه‌ی ناتمام خوشحال است که به اسم، سه حرف از حروف مقطعه‌ی فرقان را داراست. کلمات تامه‌ای که به حقیقت همه‌ی مقطعه‌ی قرآن را دارند چونند؟ الهی، شکر که نفخه و نفثی از دم عیسوی را به حسن داده‌ای که مرده زنده می‌کند.

الهی، به حقیقت خودت، مجاز ما را تبدیل به حقیقت کن!

الهی، شکر که توشه‌ای جز توکل ندارم.

الهی، شکر که فهمیدم که نفهمیدم، و رسیدم که نرسیدم.

الهی، شکر که در سایه‌ی انسان کامل به سر می‌برم.

الهی، شکر که هر جایی یک‌جایی شدم.

الهی، شکر که شاخه‌ای از شجره‌ی طوبایم.

^۱ . مؤمنون (۲۳) آیه‌ی ۹۷.

^۲ . بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶.

^۳ . حدید (۵۷) آیه‌ی ۳.

الهی، شکر که در حولِ حاملینِ عرشم.

الهی، به نعمت حضور، قلبم را از خطورِ ذنوبِ بازدار!

الهی، شکر که در این شب مبارک، به لیلۃ القدر رسیدم (۱۱ ربیع الأول ۱۳۹۴ ه.ق.).

الهی، شکر که مجاز را قنطره‌ی حقیقت گردانیدی تا از لیلۃ القدر زمانی زمینی به لیلۃ القدر آسمانی رسیدم.

الهی، به حرمت راز و نیاز اهل راز و نیازت این ناهل را سوز و گداز ده!

الهی، توفیق شب‌خیزی و اشک‌ریزی به حسن ده!

الهی، امروز بیناتر از من کیست که تو را می‌بینم، و شنواتر از من کیست که سخن تو را می‌شنوم، و گویاتر از من کیست که از تو سخن می‌گویم، و داراتر از من کیست که تو را دارم.

الهی، این بنده‌ات را از نیت گناه حفظ کن!

الهی، شکر که دلم را به شروقِ جمالت و سیر در نورِ کمالت نورانی کرده‌ای.

الهی، شکر که در این لیلۃ چهارشنبه بیستم جمادی یکم ۱۳۹۴ ه.ق. دری از علم را رویم گشوده‌ای.

الهی، شکر که حیوانی را در قفس نکرده‌ام. دستم ده که در قفس شده‌ها را رهایی دهم!

الهی، شکر که فهم بسیار چیزها را حسن عطا فرموده‌ای و دهنش را بسته‌ای.

الهی، شکر که دی دلیل بر اثبات خالق طلب می‌کردم و امروز دلیل بر اثبات خلق می‌خواهم. «کیف یستبدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقرٌ إلیک».

الهی، ظاهر را چون باطن مخلصان گردان و باطنم را چون ظاهر مُرائیان!

الهی، در شگفتم که با نادانی اندوه‌گینم و با دانایی اندوه‌گین‌تر.

الهی، شکر که از آنچه در سرم دارم اگر از سر گذارم سر دارم، و اگر نگذارم سردارم.

الهی، در راهم و همراه درد و آهم، آهم ده و راهم ده!

الهی، شکر که حسن تاکنون شاکر و حامد بود و اکنون شکر و حمد شد.

الهی، به قدر معرفتم تو را پرستش می‌کنم، که به وفق اقتضای عین ثابت، زمین شوره نبود مثل نابت.

الهی، آدم شبکور کجا و عبد شکور کجا؟ که شبکور شکور نباشد.

الهی، حسن‌زاده آدم‌زاده است، چگونه دعوی بی‌گناهی کند.
الهی، اگر مذب نباشد غفّار کیست، و اگر قبیح نباشد ستّار کیست؟
الهی، همه کار تو می‌کنند و حسنت هم بیکار نیست.
الهی، خروس را در شب خروش باشد و حسن خاموش باشد!
الهی، اگر الفاطم نارساست، داستان سنگ‌تراش و شبان موسی است.
الهی، حسن که از شنیدن یک ندای «التوحید أن تنسی غیر الله» این همه ابتهاج دارد، ابتهاج خاتم‌گیرنده‌ی قرآن چه حدّ است، و خود ابتهاج تو چون است. الهی، به ابتهاج خودن و ابتهاج خاتمت، ابتهاج حسن و دیگر نفوس والهات را مزید گردان و وعده‌ی حقّ (وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ)^۱ ات را در حقّشان اکید فرما!

الهی، می‌دانم که می‌دانی، اما چگونه می‌دانی خودت می‌دانی. (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)^۲.

الهی، اگر گویم سگ کوی توام، از روی سگ اصحاب کهف شرمنده‌ام.
الهی، مسّ سگ اصحاب کهف بی‌طهارت روا نبود و حسن را طهارت نباشد؟!
الهی، شنیدم که فرموی: چه کنم با مشتی خاک مگر بیامرزم.
الهی، شکرست که اگر شاهدان آسمانی از حسن باخبر باشند، سهیل أهلاً و سهلاً گوید، و کفّ الخَضِيبِ کف بر کف زند، و زهره چنگ در چنگ.
الهی، صعود برزخی‌ام را به اعتلای عقلانی ارتقا ده!
الهی، به وحدت خلوت‌م ده و به کثرت وحدت‌م ده!
الهی، اگر من بنده نیستم، تو که مولای من هستی.
الهی، «یا أَحکَمَ الحاکمِینِ و یا مِیسِرَ کُلِّ عَسِیرٍ!» حکم محکم «کُلِّ مِیسِرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ» بر حسن حاکم است؛ حکم آنچه تو فرمایی محض لطف است.
الهی، خوشا به حال کسانی که نه غم بز دارند و نه غم بزغاله!
الهی، از سرّ دل نشینت لب دوختم، و از شرّ آتشینم سوختم.
الهی، آنچه از کلام تو نیوشیدم در خروشم، و آنچه از جام تو نوشیدم در جوشم، با این همه جوش و خروشم خاموشم، به امید آن که دم به دم نیوشم و نوشم.

^۱ . ق (۵۰) آیه‌ی ۳۵

^۲ . ملک (۶۷) آیه‌ی ۱۴.

الهی، حسن را همین فخر بس که مقام واقعی حلقه به گوش ابدی، از چون تو سلطان حقیقی سرمدی دارد.

الهی، دلی همدم با آه و و این است، و دلی همچون تنور آتشین است، و دلی چون کوره‌ی آهنگران است، و دلی چون قله‌ی آتشفشان است؛ وای بر حسن اگر دلش افسرده چون یخ باشد و پابند به مبرز و مطبخ!

الهی، در سجده بر شاکله‌ی هو هستم، این مصدوق را مصداق (کَلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ)^۱ قرار ده!

الهی، از پیمبرانی چیزها آموختم: از حضرت نوح نجی الله: (فَفِرُّوا اِلَى اللّٰهِ)^۲، و از حضرت یعقوب اسرائیل الله: (اِنَّمَا اَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي اِلَى اللّٰهِ)^۳

الهی، حسن تویی، و حسن حسن نماست.

الهی، اگر بهشت شیرین است، بهشت آفرین شیرین‌تر است.

الهی، حقیقت حدیث برزخی رؤیایم را که قال رسول‌الله(ص): «معرفةُ الحکمة منّ المعارف»، مرزوقم بفرما!

الهی، گاه گاهی می‌نمایی و می‌ربایی، نمودنت چه دل‌نشین است و ربودنت چه شیرین.

الهی، آن که درد دارد آه و ناله دارد، شیرین‌تر این که سفیر صادق فرمود: « أن آه إسم من أسماء الله تعالى، فإذا قال المريض: آه، فَقَدِ اسْتَعَاثَ بِاللّٰهِ»، حسن از ملّت ابراهیم آواه است: آه، آه.

الهی، سفیر کبیرت فرمود: «المؤمنُ مرآة المؤمن». اگر من مؤمنم تو هم مؤمنی، چه آخرم حشرم گواه است که (هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ)^۴

الهی، من از گدایان سیمج، درس گدایی آموختم.

^۱ . اسراء (۱۷) آیهی ۸۴.

^۲ . ذاریات (۵۱) آیهی ۵۰.

^۳ . یوسف (۱۲) آیهی ۸۶.

^۴ . حشر (۵۹) آیهی ۲۳.

الهی، شکرت که حسنت را سیمت نون وقایه داده‌ای، که حسن آفرین و حسن،
وقایه‌ی یکدیگرند. «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى»، که فرموده‌ای: (إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ
لَكُمْ فُرْقَانًا)^۱

الهی، نماینده‌ات فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»، حرمت را حفظ بفرما!
الهی، «لَكَ الْحَمْدُ»، که حسن را با شاهدان آسمانی آشنا کرده‌ای و اطللس بی‌نقش
نفسش را قبه‌ی زرقاء.

الهی، اگر مردم لذت علم را بدانند، کجا اهل علم را سر آسوده و وقت فراغ خواهد
بود.

الهی، هر کس به حسن حرفی آموخت، تو از وی راضی باش و او را از وی راضی بدار!
الهی، «یا قابضُ و یا باسطُ!» جزر بحر، مدّ را در پی دارد، و مُحَاقِ قمر، بدر را، و اِدبَارِ
فلک و عقل، اقبال را، و قوس نزول، صعود را؛ قلب حسن در قبض است و امیدوار بسط
است.

الهی، از قبض شاکی نیستم، که در مصحف عزیزت قبض را بر بسط مقدم داشته‌ای:
(وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)^۲ فرموده‌ای، و نمایندگانت در مناجات‌ها به تأسّی
کلامت «یا قابضُ و یا باسطُ» گفته‌اند.

الهی، حسن در قبض، صابر است، که قبض و قضا و جمع و قرآن با هم‌ند، و بسط و
قدر و فصل و فرقان با هم. اگر یوم الجمع نباشد یوم الفصل کدام است؛ و اگر قضا نباشد
قدر کدام؛ و اگر قرآن نباشد فرقان کدام؛ و اگر قبض نباشد بسط کدام.

الهی، اگر جز این در، در دیگر هست نشان بده!

الهی، کسانی که دیرتر گرفته‌اند پخته‌تر و قوی‌تر شده‌اند. حسن خام است و لطف
آنچه تو فرمایی.

الهی، عینم را چون عملش بی‌عیب و شین بدار!

الهی، تا تو لبیک نگویی، کجا من الهی گویم.

الهی، معنا رساست و واری این الفاظ نارواست؛ ما را به الفاظ ناروای ما مگیر!

الهی، آن که از مرگ می‌ترسد از خودش می‌ترسد.

الهی، شکرت که یک زمینی آسمانی شد.

^۱ . انفال (۸) آیه‌ی ۲۹.
^۲ . بقره (۲) آیه‌ی ۲۴۵.

الهی، بسیار ما اندک است و اندک تو بسیار، و فرموده‌ای: گر چه بسیار تو بود اندک ز اندکت می‌دهند بسیار.

الهی، عارف را به مفتاح بسم‌الله، مقام «کن» عطا کنی، که با «کن» هر چه خواهی کنی کن. با این جاهل بی‌مقام هر چه خواهی کنی کن، که آن کلید دارد و این کلیددار.

الهی، همه‌ی الفاظ یونانیان یکسوی و اسم عالم به لفظ قوسموس یکسوی.

الهی، ابلیس رجیم را بلاواسطه خطاب کنی، و انسان کامل را مِن وراء حجاب، که نه آن آیتِ قرب است و نه این رایِتِ بُعد.

الهی، شکر است که از افکار رهن عاصم بوده‌ای.

الهی، دل چگونه کالایی است که شکسته‌ی آن را خریداری و فرموده‌ای: «پیش دل شکسته‌ام».

الهی، اگر یک بار دلم را بشکنی، از من چه بشکن بشکنی.

الهی، آن که دنبال درک مقام است، غافل است که مقام در ترک مقام است. حسن را در مقامش مقیم و مستقیم بدار!

الهی، با ستّاری و غفران، جزا خواستن کفران است.

الهی، همنشین از همنشین رنگ می‌گیرد. خوشا آن که با تو همنشین است!
(صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً)^۱.

الهی، از جهنم بُعد و حرمان از درک حقایق، رهایی‌ام ده!

الهی، لذّت ترک لذّت را در کامم لذیذتر گردان!

الهی، حسنت کودک زبان نفهم بهانه‌گیر است، با هزار (لَنْ تَرَائِي)^۲، (أَرْنِي)^۳ گوست.

الهی، چگونه از عهده‌ی شکر برآیم که روزی با کتاب موش و گریه‌ی عبید زاکانی فرحان بودم و امروز به تلاوت آیات قرآن الرحمن.

الهی، مجاز ما را تبدیل به حقیقت بفرما!

الهی، آفتاب گردان و آفتاب‌پرست عاشق آفتاب باشند، و حسن عاشق آفتاب آفرین نباشد؟

^۱ . بقره (۲) آیه ۱۲۸

^۲ . اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

^۳ . همان.

الهی، تو که بی‌نیاز بی‌انبازی و به رایگان می‌بخشی، حسن هم که درویش گدای تو است، بخششش را با درویشانت بیش بفرما!

الهی، با همه‌ی شیرین‌زبانی و شیرین‌کاری‌ام، نمی‌دانم چه کاره‌ام.

الهی، اصطلاحات انباشته را دانش پنداشته‌ایم. «یا نورَ السمواتِ و الأرض»، قلب ما را مورد مشیت «العلم نورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ» قرار ده!

الهی، آکنده از عبارات اصطلاحاتی‌ام، که حجاب معرفت شهودی شده‌اند. خوشا مطیایی که با قلب بی‌رنگ، حامل عطایایت شده‌اند!

الهی، همین قدر فهمیده‌ام که خداست و دارد خدایی می‌کند.

الهی، جان به لب رسید تا جام به لب رسید.

الهی، در روزگاری افتاده‌ایم که سلام ما جواب ندارد.

الهی، وای بر حسن اگر از تو نترسد و از او بترسند!

الهی، شکر که به بلای شهرت مبتلا نشده‌ام.

الهی، حقیقتی که از دانش ترازو^۱ به دست آمد این است که تو «فصل حقیقی» همه‌ای.

الهی، حسن را در اولاد و احفاد و اسباط و ذراری‌اش حفظ بفرما!

الهی، موی حسن سفید شد و خوی حسن سفید نشد.

الهی، حسن را با عروس اقلیدس چه کار، با عروس قرآنش بدار!

الهی، حسن را رنگ تعلق «صِبْغَةَ اللهِ» بسند است و دیگرها بند.

الهی، آن که رسیده است خاموش است، حسن نارسیده در جوش و خروش است.

الهی، آن که در حجاب نیست تنها تویی.

الهی، شکر که حسن را با کتابت آشنا کرده‌ای.

الهی، حُجَّت را حُجَّت قرار داده‌ای، حسن را حُجَّت قرار ده!

الهی، امشب که شب قدر است همه قرآن به سر می‌کنند، حسن را توفیق ده که قرآن به دل کند!

الهی، مایه‌ی عزّت حسن آمده حکم ذوالمنن

هر چه بدو قَدَر دهد هر چه بر او قضا کند.

الهی، رویم را نیکو کردی، خویم را هم نیکو گردان!

^۱. مراد، دانش منطق است.

الهی، اولیای تو خَزَف را گوهر شب چراغ می‌کنند، بلکه سگ را آدم می‌کنند، حسن هم (کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ)^۱

الهی، شکر که اقتضای عین ثابت حسن، اغتذای از مادبیهی محمد و آل محمد است.

الهی، شکر که از پستان ایمان و طهارت و تقوا شیر خورده‌ام.

الهی، چه جویم که غایت نشان از تو بی‌نشانی است، و چه گویم که نهایت عرفان به تو سرگردانی است.

الهی، حسن بسیاری از جنازه‌های زنده را می‌بیند و می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ».

الهی، قرآن و انسان و عرفان و برهان یکی‌اند و از هم جدایی ندارند، حسن را تأخُد جمعی ده!

الهی، سین را در دل حسن نهاده‌ای، یاسین را هم در دل حسن نه.

الهی، خوشا به حال کسانی که عبادت محبانه دارند!

الهی، «سُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ»، فطره‌ی ماء مهین را چه منیتی و چه منیتی؟!

الهی، به عزت جمال اسم عزیز جمیلت، حُسن صنیع شمایل حَسَنَت را از مشاین مُثله مصون بدار، و آن گوهری را که اول بار به (نَفَخْتُ فِيهِ)^۲ بدو عطا فرموده‌ای هم اول

بار به (اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ)^۳ مقبوض و متوقفاً بفرما!

الهی، از توبه‌هایم توبه کرده‌ام.

الهی، آنچه حسن خواست نکو شد که نشد.

الهی، این آدم‌نماها که از خوردن گوشت بره‌ی گوسفند تابدین اندازه درنده‌اند، اگر گوشت گِرد و پلنگ را بر آنان حلال می‌فرمودی چه می‌شدند؟!

الهی، راز دل با تو چه گویم که تو خود راز دلی

دانه و لانه و بال و پر و پرواز دلی

الهی، همه تو را خوانند: قُمَرِيْ بِهٖ قُوْ قُوْ، يُوْپِكِ بِهٖ يُوْ يُوْ، فَاخْتَهٗ بِهٖ كُوْ كُوْ، حَسَنٌ بِهٖ هُوْ هُوْ.

الهی، به رحمت رحمانیهات نطقم داده‌ای، به رحمت رحیمیهات سکونم ده!

^۱ . كهف (۱۸) آیه‌ی ۱۸.

^۲ . حجر (۱۵) آیه‌ی ۲۹؛ ص (۳۸) آیه‌ی ۷۲.

^۳ . زمر (۳۹) آیه‌ی ۴۲.

الهی، حاصل کار و کوشش من این شده است که از غفلت به درآمده‌ام و در حیرت افتاده‌ام.

الهی، شکر است که موتِ إخترامی دامن گیرم نشده است.

الهی، شکر است که حَسَنَت هم مشمول موهبت (وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون)^۱ شده است.

الهی، شکر است که ندای (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ)^۲ را لیبک می‌گویم.

الهی، شکر است که بر قدم لقمان و ایوبی مشهد و یعقوبی مشریم.

الهی، شکر است که به زیارت حقیقت طلعت دلارای کتابت تشرف یافته‌ام.

الهی، شکر است که در این شهر الله ۱۴۱۴ هـ.ق. پیش از لیلۃ الجوائز به جایزه رسیده‌ام.

الهی، شکر است که فهم خطاب محمدی روزی‌ام شده است.

الهی، شکر است که همه‌ی نقشها بر آب شد و کثرتی که حجاب بود سراب شد.

الهی، شکر است که حسن مجذوب نظام احسن وجود است.

الهی، شکر است که عقل و دینم دستم را بسته‌اند.

الهی، شکر است که حسن زمینی احسن آسمانی شده است.

الهی، حسن روزگاری غرق در کتاب تکوینی و تدوینی است و هنوز در فهم یک حرف، طرفی نبسته است.

الهی، نبی تو خاتم الانبیاء(ص) فرمود: «كُلَّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمُ» و ولی تو صادق آل محمد(ع) فرمود: «إِنَّ آهَ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ»، حسن را از همه اسم اعظم بی‌شمارت فقط یک اسم اعظم «آه» است که جز آه در بساط ندارد.

الهی، شکر است که طعمه و لقمه‌ی من از مآدبهات قرآن کریم است.

الهی، حسن مفت پیر شده است.

الهی، شکر است که هر کتابی را می‌خوانم، کتاب وجود خودم را می‌خوانم.

الهی، شکر است که زنگ تفریح من گشت و گذار در کتب و دفاتر علمی و تماشای آنهاست چنان که ولی تو امام علی(ع) فرمود: «الکتابُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ».

^۱ . دخان (۴۴) آیه‌ی ۲۰.
^۲ . فجر (۸۹) آیه‌ی ۲۷.



سایت گرداب - تیر ماه ۱۳۸۷